

باز تاب اوضاع سیاسی شیعیان افغانستان در آثار مورخان معاصر و نقد آن*

□ علیجان عادل * *

چکیده

به‌رغم اهمیت تحولات سیاسی شیعیان افغانستان در دوران معاصر متون و منابع مربوط به این دوران آنچه تاکنون شناسایی شده، هنوز به‌صورت انتقادی نشر نیافته است. تحقیق حاضر، با نام «باز تاب اوضاع سیاسی شیعیان افغانستان در آثار مورخان معاصر و نقد آن» در پاسخ به این پرسش شکل گرفته است که وضعیت سیاسی شیعیان در آثار تاریخی مورخان معاصر افغانستان چگونه انعکاس یافته و قابل نقد است؟ اهمیت این طرح از آنجا ناشی می‌شود که شیعیان همواره در تاریخ افغانستان به خاطر تعصبات مذهبی، قومی و سمتی نادیده گرفته شده است و از سوی رفتارهای حاکمان مستبد و متعصب تأثیر زیادی در بروز اختلافات مذهبی، قومی و سمتی داشته که در تمام زوایای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی به‌صورت برجسته مشاهده می‌شود، که حتی تاریخ‌نگاران که به ادعای خودشان - هدف از نوشتن تاریخ بیان حقایق تاریخی است - بی‌نصیب نمانده و خیلی از مورخان منصف در بعض موارد نتوانسته به خاطر تعلقات مذهبی، قومی سمتی خود، واقعیت‌ها را آن‌گونه که هست بیان نمایند. **کلیدواژه‌ها:** شیعیان افغانستان، اوضاع سیاسی، نقد مورخان، تاریخ معاصر، سده اخیر.

* تاریخ وصول: ۱۳۹۹/۲/۲۰؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۹/۵/۳۰.

** دانش‌پژوه دوره دکتری تاریخ اسلام (Shahab.adeli2020@gmail.com).

مقدمه

از زمانی که چیزی بنام کتابت در بین جامعه‌ی انسانی رواج یافت؛ همواره کسانی بودند که دست به قلم برده سرگذشت اقوام و ملل گذشته را ثبت نمایند.

هرچند نوشتن وقایع و حوادث گذشته بسیار کار سخت و دشوار است، آن هم در کشور مثل افغانستان که همواره مسائل قومی و مذهبی پررنگ بوده است. کشف حقایق و نوشتن آن به دور از تعصبات قومی، مذهبی و سمتی خود از اهمیت ویژه برخوردار است.

به همین دلیل تشیع در افغانستان تا این اواخر نه تنها برای مردم دیگر کشورهای جهان، بلکه برای بسیاری از تاریخ‌نگاران افغانستان نیز، مجهول مانده بود و ابعاد گوناگون تاریخ این مذهب و ویژگیهای پیروان آن در افغانستان، یکی از ناشناخته‌ترین مقوله‌ها به شمار می‌آمد. اما در سده اخیر مورخان زیادی دست به قلم برده و درباره شیعیان افغانستان آثار زیادی خلق کرده اند، با توجه به گستردگی نوشتار و چشم‌پوشی از حقایق انکارناپذیر که درباره شیعیان، صورت گرفته، تلاش حاکمان مستبد بر تحریف تاریخ و کتمان حقایق، تأثیرپذیری مورخان معاصر از جو حاکم؛ روند تاریخ‌نگاری تاریخ‌نگاران را قابل نقد می‌نمایاند.

این مقاله در پاسخ به این پرسش شکل گرفته که اوضاع سیاسی شیعیان افغانستان در آثار مورخان معاصر آن کشور چگونه بازتاب یافته و قابل نقد است؟

هدف این نوشتار بررسی و تحلیل چگونگی بازتاب وضعیت تاریخی، سیاسی سده اخیر شیعیان در آثار مورخان معاصر افغانستان است و تلاش شده باروی کرد تاریخی علاوه بر جمع‌آوری گزارش‌های تاریخی تاریخ‌نگاران معاصر افغانستان، دیدگاه‌های آن‌ها در ارتباط با تاریخ تشیع و شیعیان افغانستان را بررسی و نقد آن دیدگاه‌ها را بیان نماید.

بنابراین اهداف تحقیق حاضر عبارت‌اند از: بررسی و تبیین جایگاه، سیاسی، شیعیان در متون تاریخی افغانستان و نقد آن. توجه دادن افکار عمومی به سابقه درخشان شیعیان در افغانستان. فراهم آوردن هوشیاری سیاسی برای ایفای نقش بارزتر شیعیان در افغانستان.

۱- بازتاب وضعیت سیاسی شیعیان در آثار مورخان اهل سنت

به گفته‌ی اکثر مورخان، در افغانستان کشمکش‌های دوام‌دار سیاسی جریان داشته است. خصوصاً در دو قرن اخیر تاریخ افغانستان روخداد و حوادث‌های ناگوار از تعصبات مذهبی، قومی و نژادی به خود دیده است.

گرچه این امر، برای کسانی که اطلاعات مختصری از اوضاع و تاریخ مردم افغانستان دارند، بدیهی می‌نماید، اما برای آگاهی بیشتر در این زمینه، نظریات عده‌ی از نویسندگان معاصر افغانستان را می‌آوریم:

بازتاب اوضاع سیاسی شیعیان در گزارش میر غلام محمد غبار

آن‌گونه که از کتب تاریخی مربوط به افغانستان بر می‌آید یکی از مشکلات دوام‌دار از زمان‌های دور به این طرف اختلاف مذهبی و نژادی بوده است؛ اختلافات و تعصبات مذهبی، در زاویه‌های مختلف مردم افغانستان سایه افکنده، بنا به گفته مورخان معاصر، اولین اختلاف و جنگ مذهبی بین شیعه و سنی بر می‌گردد به سال ۱۸۰۴م، چنانکه آقای غبار می‌نویسد: در سال ۱۸۰۴م، یکدست مخفی در کابل، برای بار اول آتش یک جنگ مذهبی را بین سنی و شیعه مشتعل ساخت. وزیر فتح خان این نزاع را در محلش با آرامی خاموش نمود. همین‌که وزیر فتح خان برای حصول مالیات بامیان از کابل دور شد، مردم کابل که از اداره شاه محمود ناراضی و متنفر بودند، قیام کردند و او را در شهر بالاحصار محصور نمودند. (غبار، ۱۳۸۳: ۳۹۳).

بنا به گفته آقای غبار «در اختلافات بین شیعه و سنی دست مخفی در کار بوده است»، که بعید هم نیست خصوصاً دولت استعمارگر انگلیس برای رسیدن به منافع خود همواره به این اختلاف‌ها دامن می‌زده است، در قضیه قیام هزاره‌ها «شیعیان» علیه ظلم و استبداد حاکمان مستبد، در شعله‌ور شدن آتش جنگ و رنگ مذهبی دادن این درگیری‌ها دخالت و تحریکات انگلیس به وضوح روشن است. پس از آن همواره جنگ‌های بر شیعیان تحمیل شده و قتل عام‌های صورت گرفت، و حوادث تلخ و ناگواری بر شیعیان روخ داده که آقای غبار وارد بیان

آن رخ دادها نشده است.

وضعیت سیاسی شیعیان در گزارش میر محمد صدیق فرهنگ

آقای میرمحمد صدیق فرهنگ اولین جنگ شیعه و سنی را تحت عنوان بلوای ضد شیعه و سقوط شاه محمود؛ با تفصیل بیشتر چنین ذکر کرده است: چون قزلباشان (که شیعه‌مذهب بودند) عموماً افراد لشکری و در دربار صاحب نفوذ بودند تا وقتی که دربار مقتدر بود، مردم سنی علناً متعرض به ایشان نمی‌شدند، در عصر شاه محمود با ضعیف شدن مقام سلطنت، قدرت فئودالی و روحانیون وابسته به آن افزایش یافت. این‌ها برای درهم شکستن نفوذ و اعتبار امرای قزلباش - که رقیبشان بودند - به تحریکات مذهبی دست زدند و شخصیت روحانی بزرگ کابل را که سید احمد نام داشت و به میر وعظ یا میر واعظ معروف بود، با خود هم‌دست ساختند. در چنین شرایط و درحالی که قزلباشان هم در رفتار و کردارشان بی‌باک و با اتکاء به قدرت نظامی خود و خدمت در دربار به احساسات اکثریت سنی مذهب بی‌اعتنا بودند، ظهور بهانه برای جنگ مذهبی امر ساده بود. (فرهنگ، ۱۳۷۴: ۲۳۶)

برکسی پوشیده نیست، که پس از آن رویارویی خصمانه زیادی از سوی حکام برعلیه شیعیان روخ داده و تاریخ خونبار را رقم زده است، اما آقای فرهنگ کمتر به باز تاب آن پرداخته، و جسته و گریخته به وضعیت شیعیان در دوران عبدالرحمن اشارات داشته است و به صورت جامع به وضعیت شیعیان به عنوان یکی از ساکنان عمده و تاثیر گزار افغانستان نه پرداخته است.

وضعیت سیاسی شیعیان در گزارش عبدالحی حبیبی

از مورخان مشهور معاصر افغانستان، عبدالحی حبیبی در کتاب «افغانستان بعد اسلام» در باره اوضاع عمومی افغانستان مقارن اسلام پرداخته و به صورت مفصل در مورد عصر خلفای راشدین و بنی امیه تا خروج ابومسلم خراسانی، آغاز فتوح اسلامی در افغانستان، فتح کابل را مورد بررسی قرار داده است. وی همچنین در فصل چهارم این کتاب اوضاع اجتماعی سیاسی، افغانستان را تحت عنوان اداره و تشکیلات حکومتی افغانستان به خوانش گرفته و مسائل از

باز تاب اوضاع سیاسی شیعیان افغانستان در آثار مورخان معاصر و نقد آن ۵

قبیل انواع امارات، ادارات حکومتی، چگونگی پرداخت و جمع‌آوری مالیات و تشکیلات لشکری را مطرح می‌کند، امامطالب خاص در باره‌ی وضعیت سیاسی شیعیان در آن یافت نمی‌شود.

انعکاس وضعیت سیاسی شیعیان در متون درسی رسمی کشور

متون درسی مربوط به یک کشور از آن جهت که متعلق به همه‌ی مردم آن کشور است، و فرزندان آن کشور، ابتدایی‌ترین اطلاعات در باره خاک، سر زمین و مردمش را از آن می‌آموزند، دارای اهمیت ویژه است. لذا لازم است که بادر نظر گرفتن حفظ وحدت ملی، بدون مسایل قومی نژادی و ستمی به صورت واقعی حقایق در آن بازگو شود، تا به عنوان درس برای خواننده آموزشی داشته باشد. اما متاسفانه در کتب درسی کشور ما افغانستان، حقایق بر اساس تمایل نویسندگان، به دور از واقعیت بیان شده است، از باب نمونه:

در کتاب درسی رسمی کشور (تاریخ صنف دوازدهم فعلی ۹۷-۱۳۹۶ ش.) در باره احمد شاه بابا می‌نویسد: «بعد از آنکه احمدشاه بابا به سلطنت رسید نکات ذیل را به مثابه اهداف مهم جهت تشکیل یک نظام باثبات در نظر گرفت: اولین هدف او به وجود آوردن وحدت ملی و احیای مجدد دولت مرکزی در افغانستان بود». (جمعی از مولفین، ۱۳۷۹: ۹)

در حالیکه احمدشاه و بازمانده گان وی (حاکمان سدوزایی‌ها)، دارای تعصبات مذهبی بودند، اقدامات ضد وحدت ملی از ایشان در طول سلطنت ۲۶ ساله‌ی دیده می‌شود، اکثر مورخان بر این باورند که اقدامات موثر در راستان پشرفت و ترقی افغانستان از سوی وی انجام نشده است؛ که در قسمت نقد و ارزش‌یابی، مستنداً به آن خواهیم پرداخت.

در جای دیگر همین کتاب درسی صنف دوازدهم، کاستی و بی‌توجهی شان در راستای پشرفت و ترقی کشور به گونه توجیه‌گرانه بیان شده می‌نویسد: «احمدشاه بابا در مدت ۲۶ سال حکومت خود جهت تحکیم حکومت مرکزی، اصلاحات اداری و سفرهای نظامی در داخل و خارج آنقدر مصروف بود که نتوانست جهت انکشاف اقتصاد، تعلیم و تربیه و فرهنگ

توجه خاصی مبذول نماید.» (همان، ۱۳۷۹: ۱۰)

در باره برخورد سیاسی ظالمانه‌ی امیر عبدالرحمان با شیعیان و قیام‌هایی عدالت خواهانه، در درس سیزدهم، تحت عنوان «خاموش کردن شورش‌های داخلی» می‌نویسد:

«سردار عبدالرحمن خان فرزند امیر محمد افضل خان نواسه امیر دوست محمد خان بود، نامبرده در سال (۱۸۳۰ میلادی) تولد و به عمر پنجاه سالگی در سال ۱۸۸۰ میلادی) به سلطنت رسید.

موقعی که امیر عبدالرحمان زمام امور را به دست گرفت با شرایط بسیار دشوار روبرو بود زیرا به اثر تجاوز انگلیس مردم افغانستان صدمات زیادی را متحمل گردیده بودند به طور مثال در افغانستان دستگاه نظم اداری و حکومت مرکزی فروریخته و تشکیلات نظامی و ملکی از بین رفته بود. در شهرهای عمده افغانستان مراکز صنعت و پیشه‌وری، زراعت و مالداري و سیستم آبیاری به کلی از بین رفته و صدمه دیده بود، فرهنگ و اقتصاد ملی نابود شده و در سراسر افغانستان سیستم ملوک الطوائفی استقرار پیدا کرده بود، مالیات سنگین و کمر شکن ذریعه ملاکین و خوانین بالای مردم وضع شده بود که مردم توان پرداخت آن را نداشتند. (جمعی از مولفین، ۱۳۷۹: ۵۴-۵۳)

موقعی که امیر عبدالرحمان خان به سلطنت رسید افغانستان مورد تجاوز انگلیس قرار داشت و حکومت مرکزی موجود نبود و در اکثر مناطق افغانستان سیستم ملوک الطوائفی روی کار آمده بود زیرا مردم در شرایطی زندگی می‌نمودند که قانون و عدالت در جامعه وجود نداشت و مردم با مشکلات زیادی مواجه بودند. یکی از اهداف عمده امیر عبدالرحمن خان تحکیم و احیای حکومت مرکزی بود تا دولت قانونی را تشکیل و حکمت‌های ملوک الطوائفی را از بین ببرد زیرا ادامه چنین وضع عواقب خطرناک با خود داشت حتی امکان تجزیه افغانستان میرفت از این رو امیر عبدالرحمان خان برای از بین بردن ملوک الطوائفی و خطر تجزیه اقدام جدی نمود. چون حکمروایان محلی منافع خود را در خطر می‌دیدند حکومت نو تأسیس در سراسر افغانستان با یک تعداد شورش‌ها و مخالفت‌ها روبرو گردید مانند قیام مردم بلخ،

باز تاب اوضاع سیاسی شیعیان افغانستان در آثار مورخان معاصر و نقد آن ۷۱

هزاره‌جات منگل در پکتیا، بلوچ‌ها در چخانسور، قوم کروخیل، پنجشیر، نجراب، جدران، جمشیدی‌ها در فروز کوه و مردم میمنه. همه این شورش‌ها در مناطق مذکور با استعمال قوه سرکوب گردید و تمام ولایات تحت کنترل اداره مرکزی قرار گرفتند.» (همان)

در باره سردار محمد نادرشاه می‌نویسد: محمد نادرشاه یک شخص هوشیار، باتدبیر و آگاه بود. یا می‌نویسد: نادرشاه شخص با فرهنگ بود. متوجه روابط نیک با علما بود. (همان، ۹۵)

در حالی که در دوره چهارساله حکومت وی، عده کثیر از روشن‌فکران و معترضین اعدام شدند. وضعیت خفقان به وجود آمده بود، که در نتیجه ۸ نوامبر سال ۱۹۳۳ م. توسط یک‌تن از محصلین بنام عبدالخالق با ضرب نتفنگچه به قتل رسید.

نقد وار زیبای

در آثار تاریخی مورخین اهل سنت سطح نگری و کتمان حقایق درباره شیعیان «که از جمله اقوام ساکن و تبعه اصلی آن کشور است» را شاهد هستیم، از باب نمونه

الف: کتمان حقایق

در کتاب تاریخ صنف دوازدهم افغانستان، چنانکه ذکر شد، واقعیت‌های تاریخی به خوبی انعکاس داده نشده است. بلکه به خاطر تعصبات مذهبی، روح داده‌های سیاسی جانب‌دارانه بیان شده است.

مثلاً درباره سلطنت احمدشاه می‌نویسد: «وحدت ملی به‌عنوان اولین و اساسی‌ترین هدف او بیان شده بود».

در حالی که برای وحدت ملی در دوران ۲۶ ساله سلطنت احمد شاه کاری صورت نگرفته، و اگر تلاش هم شده در راستای وحدت پشتون‌ها بوده است.

آقای دکتر عبدالمجید ناصری داودی می‌گوید: احمدشاه و باز مانده گان وی، دارای تعصبات مذهبی بودند. این سلسله هرچند نیاز به سوء استفاده علنی از مذهب و روحانی‌نماهای درباری برای اغفال اهل سنت بر ضد شیعیان، پیدا نکردند، اما در عمل تعصبات

شدید را به مرحله اجرا در آوردند و در تضعیف تشیع و ایجاد اختلافات مذهبی در میان مردم، از هیچ کوششی فروگذار نکردند. آنان شیعیان را مورد حمله قرار دادند و نه فقط اراضی و املاکشان را تصاحب می کردند، بلکه ارتباط آن‌ها را با مراکز اصلی و علمی تشیع یعنی مشهد، قم، نجف و کربلا قطع کردند و راه عتبات را به روی زائران آن نواحی بستند. این اختلافات که بعدها به دست انگلیس به طور برنامه ریزی شده و ظریفی دنبال شد، به بلوچ‌ها و سایر اقوام نیز کشانده شده و آنان را برضد شیعیان بر آشفتنده و عالمان مشکوکی مانند میر واعظ و دیگران بر حرارت آن افزوده مردم کشور را به این آتش خانمان سوز سوزاندن، بلوایی که بر ضد شیعیان در سال ۱۲۱۹ در کابل پیش آمد یکی از آثار آن شمرده شده است. (ناصری، ۱۳۸۱: ۶۷)

آقای دکتر ناصری در ادامه می نویسد: سدوزایی‌ها برای رنگین کردن سفره هفت رنگ خانان درانی و ارضای عطش پایان ناپذیر ثروت اندوزی و زمین گیری آن‌ها آتش ویران‌گری را شعله ور کردند که دودش بیش از همه چشم شیعیان هزاره را آزد، گرچه فقط به آن‌ها محدود نشد. سایر اقوام و فرق حتی پشتون‌ها نیز از آثار سوء آن در امان نماندند. قبایل متعدد پشتون از جمله غلزایی‌ها به شدت از روند یاد شده ناراضی بودند (ناصری، همان)

ب: وارونه جلوه دادن قیام هزاره‌ها (شیعیان)

یکی از موارد که در کتاب تاریخ درسی فوق‌الذکر، به صورت واضح کتمان شده، در واقع تاریخ را به تحریف کشیده؛ قیام‌های عدالت خواهانه هزاره‌ها (شیعیان) دوران امیر عبدالرحمان خان است، بر خواننده‌ی که مختصر مطالعه درباره تاریخ افغانستان دارد کذب بودن مطالب که در کتاب تاریخ صنف دوازده هم درباره سرکوبی قیام هزاره‌ها تحت عنوان «خاموش کردن شورش‌های داخلی» آمده پوشیده نیست، زیرا حتی در چند صفحه قبل همین کتاب نوشته است. که در دوره‌ی سلطنت امیر شیرعلی خان، «که قبل از سلطنت امیر عبدالرحمان بود»، اصلاحات اساسی انجام شده بود؛ امیر شیرعلی خان شخص روشن فکر و متجدد بود، موصوف بنیانگذار تمدن جدید در افغانستان می‌باشد. .. امیر شیرعلی خان با استفاده از رهنمایی‌های فیلسوف و دانشمند معروف افغانستان

سید جمال الدین افغان اصلاحات را روی کار آورد؛ (اصلاحات در بخش‌هایی: اداری، نظامی، فرهنگی، اقتصادی). (جمعی از مولفین، ۱۳۹۷: ۴۶-۴۵).

امیر شیرعلی خان «در بخش زراعت و مالداري توجه زیادی صورت گرفت... صنعتگران و پیشه‌وران توسط دولت تشویق می‌شدند تا کیفیت و کمیت تولیدات ارتقا نماید. در بخش فرهنگی: تعلیم و تربیت که قبلاً در مساجد و منازل صورت می‌گرفت با تأسیس مکاتب به تعلیم و تربیه عصری مبدل گردید. مکاتب نظامی و ملی اعمار شد و یک مطبوعه در بالا حصار تأسیس گردید. (همان: ۴۶)

در نتیجه طبق همین گزارش معلوم می‌شود که قبل از به سلطنت رسیدن عبدالرحمان درباره اقتصاد و فرهنگ تلاش جدی از سوی امیر شیرعلی خان صورت گرفته بود، در فاصله به سلطنت رسیدن عبدالرحمن جنگ کوتاه که با انگلیس صورت گرفت، صدمات چندانی در اقتصاد و فرهنگ افغانستان به وجود نیامد. بلکه آنچه خسارات به اقتصاد افغانستان بوجود آمد دوره ۲۱ سال سلطنت امیر عبدالرحمن خان بود که مشغول جنگ‌های داخلی و سرکوبی قیام‌ها، تسخیر اراضی قتل عام ۶۱ در صدهزاره‌ها (شیعیان) و کوچ اجباری آنها بود، به بیان دیگر صرف همه‌ی سرمایه‌های ملی برای سرکوبی قیام‌های عدالت خواهانه.

ولی نویسنده کتاب تاریخ افغانستان، برای مشروع جلوه دادن سرکوبی قیام‌ها توسط عبدالرحمان، گرفتار چنین اکاذب شده و می‌نویسد: «موقعیکه امیر عبدالرحمان زمام امور را به دست گرفت... در شهرهای عمده افغانستان مراکز صنعت و پیشه‌وری، زراعت و مالداري و سیستم آبیاری بکلی از بین رفته، فرهنگ و اقتصاد ملی نابود شده... قانون و عدالت در جامعه وجود نداشت و مردم با مشکلات زیادی مواجه بودند... امیر برای از بین بردن ملوک‌الطوایفی و خطر تجزیه اقدام جدی نمود. چون حکمرایان محلی منافع خود را در خطر میدیدند حکومت نو تأسیس در سراسر افغانستان با یک تعداد شورش‌ها و مخالفت‌ها روبرو گردید». از جمله شورش هزارجات. همه این شورش‌ها در مناطق مذکور با استعمال قوه سرکوب گردید.

در حالی که آنچه مورخان معتبر و مشهور افغانستان، اعم از شیعه و مورخان منصف اهل سنت، مثل آقای غبار و فرهنگ و.. نوشتند: که این قیام‌ها خصوصاً قیام هزاره‌های ارزگان به خاطر جنایات از قبیل تجاوز به مال و ناموس مردم از سوی افراد حکومت بود. بنا به گفته‌ی اکثر مورخان، وقتی ظلم و بیداد گری از سوی افراد حکومتی، زیاد شد. هزاره‌ها (مردم شیعه) در آغاز، مخالفت خود را با سیاست‌های ظالمانه‌ی عبدالرحمان به ویژه در حیطه مذهبی، با ارسال مراسلات و طرح شکایات و اعزام نمایندگان ابراز داشتند و رفتار ستمکارانه و وحشیانه مأموران او را مورد انتقاد قرار دادند. اما عبدالرحمان به جای رسیدگی به شکایات و جستجوی حقایق و اعزام مأموران مردمی و خوش سابقه، «سردار عبدالقدوس خان را مأمور نمود که به عناد و خصومت او نسبت به جماعت شیعه مذهب اطمینان کامل داست.» (فرخ، ۱۳۷۰: ۴۰۲)

سردار عبدالقدوس پس از ورد به مناطق شیعیان، سیاست سرکوبی را در پیش گرفت و اقدامات نمود تا آن‌ها را به قیام وادار نمود.» (همان: ۴۰۲)

آقای صدیق فرهنگ در رابطه به بی‌عدالتی‌های که بر شیعیان در عصر امیر عبدالرحمان رخ داده خوب پرداخته و واقعیت را تا حدودی بیان داشته است. وی پس از آن که حوادث سال‌های ۱۸۹۱ تا سال ۱۸۹۳ و جنایات امیر عبدالرحمان را بیان کرده می‌گوید: امیر برای توجیه اعمال خود چنین استدلال می‌کرد که با رسیدن روس و انگلیس به سرحدات افغانستان، هزاره‌ها که با سایر مردم افغانستان اختلاف مذهبی دارند خطری را برای سلامتی و آزادی افغانستان تشکیل می‌دهند. اما در واقع چنین نبود، زیرا هزاره‌ها به سابقه احساسات مذهبی شان از همکاری با عناصر غیر مسلمان اجتناب می‌کردند و تنها عده محدود از سران ایشان در جریان جنگ دوم با انگلستان همکاری نمودند که آن‌هم با همکاری سران قبایل سرحد قابل مقایسه نبود.

ایشان درباره تعصبی مذهبی امیر عبدالرحمان می‌گوید: بعد از انتشار خبر بیداد گری دولت در هزاره‌جات و هیجانی که در اثر آن در مشهد و سایر نقاط ایران رخ داد، در نامه‌ای

امیر را به میانه روی دعوت نمود، اما امیر از این مداخله رنجیده جواب داد که: «چون مردم هزاره از اتباع او می باشند، به طور که خواسته باشد باقتل، حبس و تبعید آن‌ها را مجازات می‌کند.» (همان)

این رنجیده شدن امیر از نامه علمای شیعه مشهد حاکی از تعصب شدید مذهبی امیر عبدالرحمان است.

در ادامه آقای فرهنگ می‌گوید: او در برابر دولت ایران و تبلیغات مجتهدین شیعه، خصوصاً مجتهد مشهد وضع شدید اختیار نمود، به طور که می‌توان گفت این مداخلات به جای آنکه به حال هزاره‌ها سود مند واقع شود، فشار دولت و حس انتقام امیر را در برابر آن‌ها شدید تر ساخت.

آقای غبار و آقای فرهنگ هرچند پیرامون وضعیت سیاسی شیعیان خیلی مختصر پرداخته، ولیکن به نظر می‌رسد که بدون تعصب به بیان این روخداد پرداخته و جانب انصاف را در برخی موارد رعایت نموده است. که نقطه مثبت تاریخ‌نگاری مورخان فوق‌الذکر است. ولی همین مورخان در برخی موارد دیگر، بی‌طرفی را در بیان روایت روی دادهایی تاریخی نتوانسته حفظ کند؛ مثلاً میر محمد صدیق فرهنگ درباره‌ی کوچ اجباری هزاره‌های (شیعیان) شیخ علی چنین می‌نویسد: امیر عبدالرحمان هزاره‌های شیخ علی را که در سرراه کابل و مزار سکونت داشتند و متعرض کاروان‌ها می‌شدند، به سختی مجازات نمود وعده بزرگی از آن‌ها را به ترکستان و سایر نقاط کوچ داد. در ادامه می‌نویسد این اقدامات به قدری موثر بود که به روایت سراج التوارخ «دره ترمش و دره وادر و دره اشرف و سایر نقاط موطن و مسکن هزاره شیخ علی از وجود ایشان و غیره مردم تهی کردید... و حضرت والا فرمان داد که از مردم افغانه سکنه غوری و بغلان در مواضع مذکور جای بدهند.» (فیض محمد کاتب ۱۳۷۲: ۹۵۴/۲)

و این فرمان توسط سید جعفر کنری حاکم منطقه اجرا گردید. (صدیق فرهنگ، ۱۳۷۴: ۴۴۲-۴۴۳)

روشن است که برخورد ظالمانه عبدالرحمان نسبت به هزاره‌های شیخ را می‌خواهد بر حق جلوه دهد، زیرا اینکه می‌نویسد هزاره‌های شیخ علی متعرض کاروان‌ها می‌شدند اولاً این

حرف مستند نیست؛ ثانياً بر فرض هم که این حرف دروست باشد، مجازات مزاحمت کاروان ها(راه گیری) در هیچ دین و قانون کوچ اجباری و تصاحب مساکن شان نیست. اما تمام واقعیت این نیست، بلکه تعصبات جاهلانه پشتونها، و برتری طلبی آن‌ها باعث آن‌همه مظالم و فجایع شده که تاریخ از بیان آن شرم دارد؛ چنانکه عده‌ای از محققین دهه هفتاد قرن گذشته میلادی را برای برخی پشتوهای افراطی دوران کسب رضای خداوند با محروم نمودن شیعیان از فعالیتهای حیاتی اعلان میکنند (موسوی، ۱۳۷۹: ۲۷۷). قتل، غارت و سنگسار از مظالمی بود که بر هزاره‌ها(شیعیان) در سالیان سال روا بوده و افراطیون افغان به بهانه‌های متفاوت به جنگ هزاره‌ها اعزام می‌شدند. منطقه هزاره‌جات که در برخی منابع از آن با عنوان بربرستان یاد شده است، همواره شاهد کوچ اجباری زنان و مردان خود به سایر مناطق افغانستان بوده (هروی، ۱۳۰۷: ۲۰۷) که این واقعیت تلخ را عده از مورخان اهل سنت هم در کتاب‌های شان آورده است. ولی بعضاً هم کتمان نموده است، همانطور که می‌بینیم مورخ منصف اهل سنت مثل محمد غبار از بیان آن ظفره رفته و در موارد هم آن‌همه جنایات را توجیه کرده است. و همچنین مورخان مشهور مثل آقای عبدالحی حبیبی و صدیق فرهنگ و مورخان دیگر اهل سنت با اینکه در زمینه تاریخ سیاسی افغانستان مفصلاً قلم فرسایی نموده اما درباره شیعیان بسیار سطحی نگرسته و جنگ‌های و قتل عام‌های که بر بالای مردم تشیع تحمیل شده با اشاره از آن رد شده است.

ج: کتمان جنایات ضد بشری امیر عبدالرحمان در متون تاریخی

یکی از اقدامات جنایت کارانه امیر عبدالرحمان تصاحب اراضی و کوچ اجبار هزاره‌ها(شیعیان) بود. که از سوی اکثر مورخان اهل سنت کتمان شده است. عده‌ی زیاد از هزاره‌های ارزگان و جاغوری و سایر نقاط - که عرصه را از هر جهت بر خود تنگ دیدند- ملک و وطن خود را گذاشته با آنچه از اعیال و اولاد برای آن‌ها باقی مانده بود، بعضی به سوی مشهد در ایران و برخی به کویته در بلوچستان مهاجرت کردند و در آن نواحی متوطن شدند.

این امر (مهاجرت شیعیان) هم با سیاست امیر موافق افتاد، زیرا در این وقت وی بی طرفی دوره‌ی اول پادشاهی خود را در بین اقوام مختلف کشور ترک گفته به سابقه حس قومی صریحا از پشتون‌ها و در بین آن‌ها از درانی‌ها طرفداری می‌کرد. بنابراین به جای آن که مانع خروج هزاره‌ها از افغانستان شود، دوازده هزار خانواده درانی و چهار هزار خانوار غلجایی را به ارزگان کوچ داد و زمین‌های را که قبلا ملک هزاره‌ها (شیعیان) بود به آن‌ها بخشید، به طور که در منطقه ارزگان که تا آن وقت قلب هزاره‌جات و مرکز آن محسوب می‌شد، فقط یک اقلیت کوچک هزاره محروم از ملک و زمین باقی ماند و بس. (فرهنگ، ۱۳۷۴: ۴۴۶)

اما در متون تاریخی مورخان معاصر اهل سنت، در رابطه به سرکوبی قیام هزاره (شیعیان) در دوران حکومت عبدالرحمن، جسسته و گریخته مطالب بیان شده است، اما اصل وقایع و جنایات که در حقیقت نوعی جنایت ضد بشری محسوب می‌شود بیان نشده است. دکتر عبدالمجید ناصری یکی از مورخان معاصر اهل تشیع افغانستان درباره جنایات ضد بشری امیر عبدالرحمن می‌نویسد: جنایات عبدالرحمان چهره بدترین جنایات کاران تاریخ مانند چنگیز، تیمور و هیتلر را سفید کرد. زیرا آن‌ها نسبت به اقوام بیگانه جنایت کردند و با این همه، به پایه قساوت عبدالرحمان که نسبت به ملت خود روا داشت نرسیدند، یکی از سیاست‌های خطرناک عبدالرحمان، که از سوی مولوی‌های انگلیسی مشرب، مصداق اولوالامر قلمداد می‌شد دستور وضع مالیات سنگین به هزاره‌ها بود که از زمان نابودی و سیطره بر هزارستان به اجرا گذاشته شد:

سه میلیون و ششصد هزار روپیه نیز از جماعت شیعه از باب خسارت جنگی، غرامت مطالبه کردند و از آن جا که لشکریان عبدالرحمان همه خرمنها و آبادی‌ها را آتش زده بودند... بسیاری از مردم در زمستان از گرسنگی تلف شدند به همین سبب، امکان پرداخت چنین غرامت سنگینی برایشان میسر نبود. دولت برای رفع این مشکل اندیشه کرد و این فرمان را صادر کرد

اگر مردم شیعه بخواهند زن و دختر و پسر خود را بفروشند یه سجل ثبت و مهر قاضی و

حاکم هر قدر که کارکنان دولت می خواهند غلام و کنیز خریده ده یک بهای آن را به عنوان مالیات محصول به دولت بدهند.

پس از این فرمان بود که «هرکدام از سپاهیان دولتی که رخصت منزل و مقام خود حاصل می کردند، چند تن برده و کنیز آورده می فروختند...» و بازار برده فروشی رونق گرفت و تاجران و بازارگانان مسلمان و هندو، دختران و پسران و زنان بسیاری از این قوم (شیعه) را در شالکوت و سند و هند برده حتی به لولیان فروخته ایشان همه را در آغوش هندو و نصارا در آورده مزد می گیرند.» (ناصری، ۱۳۷۹: ۱۳۲؛ سراج التواریخ، ۱۳۷۲: ۳/۳۱).

۲- بازتاب وضعیت سیاسی شیعیان در آثار مورخان شیعه

آنچه در آثار مورخان معاصر تشیع در رابطه به مسائل سیاسی شیعیان به صورت برجسته به آن پرداخته شده از سده های اخیر خصوصاً دوران زمام داری عبدالرحمن خان است. بنا به گفته مورخان معاصر تشیع، تا پیش از ۱۸۹۲م، شیعیانی که در هزاره جات زندگی می کردند تا حدی از دولت مرکزی مستقل بودند، اما در سایر مناطق شیعه نشین تبعیض ها و ظلم های فراوانی صورت می گرفت. سیاست تسخیر اراضی شیعیان به بهانه های گوناگون، از غم انگیزترین حوادث این سال ها می باشد. با تصرف اراضی، هزاره ها (شیعیان) بیشتر به سمت ارتفاعات مرکزی رانده می شدند. در این میان، هر از گاهی قیامی صورت می گرفت که به شدت سرکوب می شد. بدین سان، هزاره ها در ارتفاعات مرکزی هزاره جات به محاصره اقتصادی و انزوای فرهنگی افتادند و ارتباط آن ها با مراکز جهان تشیع نجف و مشهد قطع شد. در این زمان، تنها حاکم بلامنازع بر مردم شیعه هزاره جات میرها بودند که با پرداخت مالیاتی به دولت مرکزی، اختیارات تام به دست آورده بودند و از ظلم به رعیت دریغ نمی کردند. میرها فئودال های هزاره بودند که املاک فراوانی در اختیار داشتند. (همان: ۳۲)

۲-۱. اقدامات ظالمانه امیر عبدالرحمان نسبت به هزاره ها

همزمان با به قدرت رسیدن عبدالرحمان در سال ۱۸۸۰م تحولات جدیدی رخ دادند.

عبدالرحمان هزاره‌ها را خطری جدی برای خود می‌دانست. او در نظر داشت هزاره‌جات را، که تا آن وقت مستقل بودند، تحت تصرف خویش درآورد.

پس از مدتی عبدالرحمن با اعزام مأموران حکومتی، مالیات‌ها را افزایش داد. مردم نیز ابتدا قبول کردند و مردان خود را برای سربازی به کابل می‌فرستادند، اما پس از مدتی ظلم و تعدی سربازان حکومتی در هزاره‌جات خشم مردم را برانگیخت.

چنانکه فیض محمد کاتب می‌نویسد: «عبدالقدوس خان به مردم بیچاره دستور داده بود که قلعه‌های خویش را خراب نموده مصالح ساختمان سنگ و چوب و قلاع مخروبه را به دوش خویش گرفته در نقطه مرکزی ارزگان جهت تعمیر قلعه نظامی حمل و نقل دهند تا مرکزی برای سکناى سپاه و انبار خانه و اصطبل و قور خانه شاهی درست شود.» (کاتب، فیض محمد، ۱۳۷۲: ۳/۷۳۹). و عوامل دیگر باعث شد که مردم دست به قیام عدالت خواهانه زدند.

۲-۲. قیام عدالت خواهانه شیعیان

از میان عوامل گوناگون قیام تاریخی هزاره‌ها (شیعیان) می‌توان به ستمگری مضاعف امیر اشاره کرد. دکتر عبدالمجید ناصری می‌گوید: بیداد و ستمی که به دلیل تعصب مذهبی، نژادی و فرهنگی امیر ازسویی و تصمیم انگلیس مبنی بر انتقام از هزاره‌ها و فتح هزارستان یعنی کوه‌های سر به فلک کشیده که می‌توانست پناهگاه مجاهدان مسلمان قرار گیرد، از سوی دیگر صورت می‌یافت. امیر عبدالرحمان تمام آزادی‌های سیاسی، مذهبی، فرهنگی، اقتصادی و فکری مردم را در مناطق فتح شده از بین برد و مردم شیعه هزاره، که تا آن زمان با همه محرومیت و مظلومیت تاریخی در داخل دره‌های هزاره‌جات در شئون مختلف، به ویژه مسائل مذهبی و فرهنگی خویش مستقل و آزاد زندگی می‌کردند، به ناگاه دیدند در چنگال حکومت فاشیست و وابسته‌ای گرفتار آمده‌اند که تنها سرمایه باقی مانده آن‌ها یعنی مقدسات مذهبی شان را به صورت آشکار به چالش خوانده و مذهب تسنن و فقه حنفی را با اجبار و اکراه تمام جایگزین مذهب اهل بیت می‌کند. (ناصری، ۱۳۷۹: ۱۲۲) بر اثر این اقدامات ظالمانه شیعیان دست به قیام

مسلحانه زدند و وارید جنگ ناخاسته با نیروهای دولتی شدند.

در قیام اول، سپاه امیر عبدالرحمن شکست سختی خوردند و لشکریان بی رحم و تا دندان مسلح شان با تعدادی از داوطلبان متعصب و طماع محمد زایی و کوچی نتوانستند در برابر قیام عمومی و رشادت‌ها و مقاومت‌های تاریخی هزاره‌ها تاب بیاورند، در صدد بر آمدند تا برای منافع استعمار و حفظ تاج و تخت خود تفرقه داخلی ایجاد کرده از آخوند نمایان در باری و استعمار دوست دعوت نمودند، تافتوای تکفیر شیعه‌ها را صادر کنند و جهاد با آنان را بر پیروان اهل سنت واجب و فریضه دینی اعلام کنند (همان: ۱۴۵). فیض محمد کاتب می‌نویسد: چون آتش جنگ هزاره‌ها به غایت ملتهب گردید و شراره اش پیشی گرفت هوا خواهان دولت را کار شگفت روی داده؛ در این وقت امیر فتوای تکفیر هزاره‌ها (شیعیان) را صادر کرده و به عینه این عبارات و کلمات را رقم کرده به مهر پادشاهی رسانیده و در اطراف و اکناف ولایات انتشار داد " چون کفر اشرا هزاره... به جای رسیده و مسلمانان حکم نموده‌اند و سرکار اعلی در قلع قمع بنیاد این بیدینان که اثر شان در آن محال و خلال و جبال نماند و املاک ایشان در بین اقوام غلجایی و درانی تقسیم شود، چنین سر ریشته و تجویز نموده‌اند که سپاه نصرت پناه نظامی و اولوس (مردم) از هر سمت و مملکت ... آن چنان در خاک طوایف باغیه هزاره جمع شوند که نفری از آن طوایف گمراهان جان به سلامت نبرد و رها نشود و کنیز و غلام از طوایف مذکور به دست هر نفری از اقوام مجاهدین افغان باشد. (کاتب، ۱۳۷۲: ۸۰۹، ۷۸۱)

پس از انتشار فتوای تکفیر شیعیان، تمام مردم افغانستان خود را برای جنگ با شیعیان آماده کردند و از هر طرف، نیرو به سمت هزاره‌جات روانه کردند و تا توانستند، کشتند و غارت کردند. این خون ریزی در تاریخ افغانستان بی سابقه است و بی رحمانه ترین کشتار جمعی است. آنان زنان و فرزندان شیعیان را نیز به اسارت گرفتند و آن‌ها را به فروش رساندند. قسمت عمده توقیف شدگان ذکور هزاره را در کابل تیرباران کردند و بقیه یا در حبس ماندند و یا به اطراف کابل، جلال آباد و بگرام تبعید شدند. در حدود هشت هزار زن و دختر هزاره در کارخانه‌های کابل به کار واداشته شدند و عده ای بسیار کم از آن‌ها را به فروش نیز رسانیدند.

صدها زن و دختر هزاره را به عنوان همسر بین نظامیان تقسیم کردند. (سجادی، ۱۳۸۰: ۱۱۰؛ کاتب، ۱۳۷۲: ۱۷۱/۳).

۲-۳. سرکوبی قیام، قتل عام مردان و فروختن زنان و کودکان

پس قیام شیعیان (هزاره‌ها) و مقاومت آنان در مقابل سرکوبی نیروی حکومتی، بنا به نقل از ملا افضل زابلی ارز گانی: «امیر عبدالرحمان هنگامی که ملاحظه کرد کار از دست حکومت پیش نمی‌رود، جنگ را مذهبی قرار داد. از علمای اهل سنت فتوای قتل مردم هزاره را و اباحه دماء و اموال ایشان را گرفت. بلکه علمای اهل تسنن را در اطراف فرستاد که مردم را دعوت به جهاد نمایند. (ناصری، ۱۳۷۹: ۱۲۴)

جنگ برای سه سال از ۱۸۹۱ تا ۱۸۹۳ م، با نهایت شدت دوام یافت. امیر که توسط ملایان، احساس مذهبی سنی را به درجه‌ی غلیبان رسانده بود، بزرگ‌ترین قوای مختلط نظامی و قومی را از پنج سمت کابل، غزنی، قندهار هرات و مزار شریف به داخل هزاره‌جات سوق داد. بزرگ‌ترین سرداران او مثل سردار عبدالقدوس خان، سپهسالار غلام حیدر خان چرخ‌چی و جنرال امیر محمد خان در آن جنگ سهم گرفته دره جات مختلف هزارجات را یکی بعد از دیگری به زور و قوه فتح کردند. هزاره‌های که برای بار اول باهم متحد شده بودند، با شجاعت که قسماً ناشی از مأیوسی بود، به رهبری رئوسای قومی شان مثل میرحسین بیگ ارزگان، سردار محمد عظیم خان و قاضی میرعسکر قریه به قریه با قوای دولتی جنگیدند. هزاره‌ها درحالی که دست شان جز به افراد اردو به کسی نمی‌رسید، نیروی حکومت بر مردم ملکی بیداد می‌کردند. در هر منطقه که اردوی حکومت داخل می‌شد، پس از کشتار مردان، پسران و دختران و حتی زنان جوان را اسیر می‌ساخت و به‌عنوان غلام و کنیز در شهرها به فروش می‌رسانید. در پایان جنگ امیر پنجا دختر زیبا را به‌عنوان صورتی برای تمتع خود و شاهزاده گان انتخاب کرد.

فیض محمد کاتب در این باره می‌نویسد «به مسمع فیض مجمع والا رسید که سردار عبدالقدوس خان چند تن از دختران بزرگان هزاره را که در حسن و جمال ممتازند به اسم

سیرتی تصرف کرده و همچنان هریک از قوا و سپاه، یک یک و یا دو را به آغوش تمنا کشیده روز عشرت به ناز و نوازش می گذرانند و حضرت والا اورا فرمان داد که بعضی از دختران بزرگان آن قوم را که شایان خدمت حضور و سزاوار پرستاری حرم محترم عفت دستور پادشاهی باشد، به رضا و رغبت ابوینش برگزیده گسیل درگاه عالم پناه بدارد. (کاتب، ۱۳۷۲: ۷۳۹/۳)

آنچه بیان شد نمونه‌ی از آن حوادث غم بار بود، که به عنوان شاهد مثال آوردیم. در این رساله بناء و مجال آن نیست که تمام آن حوادث به تفصیل بیان گردد. خوانند محترم برای آگاهی بیشتر می توان به کتب فوق الذکر مراجعه کرد.

۲-۴. وضعیت سیاسی شیعیان پس از دوران عبدالرحمن

مورخان شیعه، وضعیت سیاسی شیعیان را پس از دوران عبدالرحمان تا عصر حاضر چنین بازتاب داده اند: شیعیان پس از دوران عبدالرحمان وضعیت مشابه دارد هرچند که برخورد نظامی به آن شدت پس از آن بر بالای شیعیان صورت نگرفته، اما مشارکت شیعیان در سیاست افغانستان نه تنها کم بوده بلکه تلاش شده، تا شیعیان در سیاست دور نگهداشته شود.

حسن پولادی در کتاب هزاره‌ها، می نویسد: شرکت هزاره‌ها در سیاست، خیلی کم است. آنهای که در سیاست مشهورند، یک تعداد هزاره‌های خاص هستند، یعنی ملکه‌ها و میرها که وفادار به حکام کابل اند. بیشتر آنها تحصیل کرده نیستند تنها به رفاه و آسایش خود علاقه مندند. به علاوه تعداد شان بسیار کم است و صدای آنها را به ندرت می توان شنید. بسیار از رهبران افغان، از طرف خانواده‌های کابل و خانواده‌هایی که از بخش شرقی کشور هستند مانند دره هلمند، گردیز و زون اصلی قبیله پشتون تقویت می شوند در اوایل دهه ۱۹۶۰ از مجموع ۱۶ میلیون جمعیت افغانستان (با ملاحظه تخمین بالاتر)، ۱۷۱ نفر در پارلمان این کشور بودند. در بین این ۱۶ میلیون جمعیت دو میلیون آنها (با کمترین برآورد) هزاره‌ها بودند. طبق قانون مشارکت، هزاره‌ها باید بیش از ۲۱ نفر نماینده در پارلمان می داشتند. اما تنها ۴ نفر نماینده داشتند؛ یک نفر از بهسود، یک نفر از دایکندی، یک نفر از دایزنگی و یکی هم از یکه ولنگ. همه باقی مانده به

گروه‌های غیر هزاره (شیعه) تعلق می‌گرفت. این موضوع وقتی اتفاق افتاد که حکومت افغانستان پادشاهی بود. در سال ۱۹۷۴ که در افغانستان جمهوری اعلان شد، این امید وجود داشت که همه چیز برای هزاره‌ها (شیعیان) به صورت چشمگیر تغییر کند و به آن‌ها حقوق مساوی داده شود. اما بدبختانه هیچ چیز مهمی تغییر نکرده است. عکس العمل هزاره‌ها (شیعیان) به اعلان به اصطلاح دموکراسی، از گفتار ذیل استخراج می‌شود: «وقتی از هزاره‌ای پرسیده شد که آیا دموکراسی در افغانستان همه نوع تغییر در وضعیت اجتماعی - اقتصادی هزاره‌ها به وجود آمده است؟ جوابش نه بود. او توضیح داد که هزاره‌ها معتقدند، تحولات دقیقاً یک مسأله خانوادگی بوده است، این طور که یک سردار (ظاهرشاه) رفت و سردار دیگر (رئیس جمهور داوود) آمد. باقی مانده مسائل شبیه هم هستند، به جزء این که به جای پادشاهی، فعلاً جمهوری افغانستان گفته می‌شود. روابط بین کادر حکام افغان و مردم هزاره، هیچ تغییر نکرده است و مانند سالهای قبل از جمهوری بوده است. (پولادی، ۱۳۸۷: ۶۱۱)

آقای پولادی درباره تبعیض مذهبی می‌نویسد: تبعیض مذهبی آشکار در افغانستان وجود دارد و بیشتر هم بین شیعه و سنی مسلمان دیده می‌شود تا بین مسلمان‌ها و غیر مسلمان‌ها. مثلاً هم هندوها و هم سیک‌ها، روزهای مقدس خود را بدون هیچ مزاحمتی جشن می‌گیرند و مقامات رسمی حکومت مسلمان افغان صحبت‌های صریح درباره این جشن‌ها دارند. اما حتی یک مورد وجود ندارد که از روزهای جشن مقدس شیعه سخن به میان آمده باشد. واقعیت این است که افغانها مشکلات و مزاحمت‌های زیادی را در هنگام مراسم مذهبی شیعه سبب شده اند تا جای که حتی خون آدمها ریخته شده است. (همان: ۶۱۱)

پس از آن نیز شیعیان همچنان در محرومیت قرار داشتند و حکومت هیچ‌گونه حق سیاسی و اجتماعی برای آن‌ها قایل نبود. در دوران امان‌الله خان (۱۳۰۷-۱۳۰۷ ه.ش) اندک توجهی به حقوق شیعیان شد، اما این نیز کوتاه و زودگذر بود. شیعیان همچنان در ساختار قدرت هیچ نقشی نداشتند. این امر خود اوج سیاست تبعیض و قوم‌مداری مرسوم در کشور بود و به نوبه خود، شکاف‌های قومی و مذهبی را تشدید می‌کرد، به گونه‌ای که پس از سقوط حاکمیت مرکزی دکتر نجیب‌الله در

بهار ۱۳۷۱ و فروریختن هرم اصلی کنترل، این شکاف‌ها یعنی اجبار اجتماعی و خشونت دولتی نیروها و گروه‌های فعال قومی و مذهبی با اعتراض به وضعیت گذشته، خواستار توزیع عادلانه قدرت سیاسی و سهم داشتن فعال همه اقشار، اقوام و احزاب در دولت مجاهدین گردیدند. در این میان، شیعیان در قالب دو حزب سیاسی عمده، خواستار حقوق شیعیان بودند: «حزب وحدت اسلامی» به رهبری آقای استاد مزاری و «حزب حرکت اسلامی» به رهبری آیه الله محسنی. پس از سقوط نجیب الله، نیروهای نظامی حزب وحدت و حرکت اسلامی در غرب کابل مستقر شدند و همچنان داعیه مشارکت سیاسی و احقاق حق مردم خویش را داشتند. در این باره، آقای مزاری می‌گوید: «ما سه چیز در این مملکت در آینده می‌خواهیم: یکی رسمیت مذهب ما (شیعه)؛ دیگر اینکه تشکیلات گذشته ظالمانه بوده و باید تغییر کند؛ سوم اینکه شیعه در تصمیم‌گیری شریک باشد.» با این حال، بعضی از متعصبان اهل سنت مانند یونس خالص، رهبر «حزب اسلامی» بارها در مورد مشارکت سیاسی شیعیان حساسیت نشان داده و در نظریات خود، بر عدم حقوق سیاسی شیعیان تأکید و اصرار ورزیده است. وی با توجه به نظریات فقهی تنگ نظرانه اش، همواره از عدم حق شرکت زنان و شیعیان در انتخابات یاد کرده و شیعیان را به علت اینکه آنان را مسلمان واقعی نمی‌داند، از این حق محروم می‌داند. (سجادی، ۱۳۸۰: ۱۹۶)

سرانجام، در دولت مجاهدین شیعیان توانستند در قدرت سیاسی سهم‌گیری نمایند، اما ظهور طالبان مشکلات جدیدی برای افغانستان و بخصوص شیعیان به وجود آورد که بار دیگر شاهد قتل عام شیعیان هستیم؛ این بار توسط طالبان که شیعیان را کافر می‌دانستند. طالبان در ۱۷ مرداد ۱۳۷۷ ش، پس از تصرف مزار شریف، شروع به قتل عام گسترده شیعیان کردند. نماینده حقوق بشر در گزارش خود چنین می‌نویسد: «طالبان در ظرف شش روز اول سلطه‌ی شان بر مزار شریف، سه هزار نفر از هزاره‌ها را در منازلشان یا بر روی خیابان‌ها به قتل رسانیده اند. تعداد مجموع کشته‌ها پنج تا هشت هزار نفر تخمین زده می‌شد» (ماهنامه صراط، ۱۳۷۷: ش ۵ و ۶/۶۸)

۲-۵. ارز یابی و نقد

آنچه از مقایسه نوشته‌های مورخان شیعه و اهل سنت به دست می‌آید، این است که برخی از مورخان اهل سنت تلاش کرده- تا در رابطه به حوادث که در افغانستان رخ داده خصوصاً در رابطه به جنایات که در دوران زمامداری عبدالرحمان اتفاق افتاده- رنگ مذهبی ندهد، درحالی‌که طبق شواهد وقرائین، قتل عام‌ها و کوچ اجباری، واشغال اراضی ... خالی از تعصبات مذهبی نبوده است.

به گفته مورخان شیعه: درگذشته اقدام به حذف فیزیکی مردم هزاره و شیعیان برای برخی حاکمان افغانستان امری مطلوب و دینی به حساب می‌آمد لذا با عناوین متفاوت در اشغال اراضی آن‌ها و نیز در نابودسازی فضای اقتصادی و فرهنگی هزاره‌ها(شیعیان) کوشش می‌شد اغلب چهره‌های شاخص فرهنگی و اجتماعی هزاره که عناوین سید، میر، زوار و کربلایی را با خود به همراه داشتند در اوایل سده اخیر به قتل رسیدند. امیر عبدالرحمن خان به این بهانه که هزاره‌ها(شیعیان) امنیت مسافران را به خطر انداخته‌اند و نیز به دلیل اینکه اتحاد قومی آن‌ها برای دولت مرکزی خطرناک می‌باشد به قلمرو شیعیان هجوم آورد. هزاره‌ها که تا این زمان از هیچ قدرت خارجی شکست نخورده بودند تاوان سنگینی را به خاطر رشادتهای خود در جنگ با این حاکم مستبد پرداختند. تکفیر مردم هزاره (شیعیان) از سوی افراط گرایان قوم پشتون غالب در دوره‌ی عبدالرحمان خان ضایعات اسفباری را برای این اقلیت آرام و شیعی به بار آورد به گونه‌ای که در اواخر قرن نوزدهم با فتوای مذهبی ملا محمد کوسج در سال ۱۳۱۰ه ق ۱۸۹۳م تعداد زیادی از هزاره‌ها(شیعیان) قتل عام گردیدند. (هروی، ۱۲۰۷: ۲۲۲) اما این واقعیت‌ها در بعضی از متون تاریخی مورخان اهل سنت بیان نشده و یا اگر بیان شده به نحوی جانب دارانه بیان شده است.

در برخی موارد دست به توجیحات زده اما باز هم نتوانسته جنایات عبدالرحمان را پنهان کند، لذا در کتب آن‌ها نقل شده اما به گونه‌ی بیان شده که خواسته نشان دهد این امر چیزی عادی بوده نه یک جنایت ضد بشری.

نتیجه

در افغانستان، در مقابله با توده‌های معترض شیعه- بر بیدادگری حکام و سلاطین جور، دستگاه‌های استبدادی، دست به تحریف تاریخ و واژگون جلوه دادن حقایق زدند. از آنجای که تاریخ‌نویسی در اختیار دربار بود، خیلی از مورخان طبق میل حکام جور تلاش به انکار و نادیده گرفتن شیعیان کرد.

که متأسفانه بر اثر این سیاست شوم نه تنها مورخان دربار، بلکه بسیاری از روشنفکران و اندیشمندان غیر حکومتی هم به تحریف حقایق علیه مردم و خصوصاً شیعیان پرداختند. مقاله حاضر به دنبال این بوده است که وضعیت سیاسی شیعیان در آثار تاریخی مورخان معاصر افغانستان را بررسی نموده، نقاط قوت و ضعف آن را بیان نماید.

آثار تاریخی مورخان معاصر از جمله: «افغانستان در مسیر تاریخ- میرغلام محمد غبار، تاریخ افغانستان بعد از اسلام- عبدالحی حبیبی، افغانستان در پنج قرن اخیر- میر محمد صدیق فرهنگ، پادشاهان متأخر افغانستان- یعقوب‌علی خافی، افغانستان در پرتو تاریخ- احمدعلی کهزاد» از جمله منابع است که به اوضاع عمومی مردم افغانستان پرداخته و تمام تلاش مؤلفان این بوده که اوضاع اجتماعی، سیاسی، فرهنگی مردم را بعد از ظهور اسلام در افغانستان در دوران حکام و سلاطین؛ نحوه‌ی روی کار آمدن حاکمان و از بین رفتن آنها و کشمکش‌های سیاسی کودتاه و انقلاب‌های که صورت گرفته را گزارش دهند و در موارد هم به تحلیل و بررسی بی‌پردازند.

در رابطه به اوضاع سیاسی شیعیان در آثار مورخان، فوق‌الذکر چندان پرداخته نشده، هرچند که در جاهای اشاره به اوضاع شیعیان و تحولات هزارستان که شیعه مذهب هستند، شده است. عدم بی‌طرفی در ثبت وقایع تاریخی مربوط به شیعیان، جامع نبودن گزارش‌ها، کتمان حقایق، دیده می‌شود که از این جهت قابل بررسی و نقد می‌نمود. «آثار مورخان دیگر همانند: سراج التواریخ- فیض محمد کاتب، پژوهشی در تاریخ هزاره - حسینعلی یزدانی، شناسنامه افغانستان و احیایی هویت- بصیر احمد دولت‌آبادی، زمینه و پیشینه جنبش

باز تاب اوضاع سیاسی شیعیان افغانستان در آثار مورخان معاصر و نقد آن □ ۲۳

اصلاحی، تاریخ تشیع، مشاهیر تشیع - دکتر ناصری، هزاره‌ها - حسن پولادی» و کتاب‌های دیگر، منابع بسیار خوب و قابل اعتماد در ارتباط با تاریخ افغانستان و شیعیان است. بسته به اینکه در حوزه جغرافیایی افغانستان نوشته شده متناسب و همسو با جریان‌هایی سیاسی، اجتماعی، مذهبی و فکری و گرایش‌ها و دغدغه‌های متداول در آن حوزه جغرافیایی است. در این دسته از آثار تاریخی تا حدودی به اوضاع سیاسی شیعیان و قوم هزاره که شیعه مذهب هستند پرداخته شده است.

کتابنامه

- اخلاقی، محمد اسحاق، هزاره‌ها در جریان تاریخ، قم، انتشارات شرایع، ۱۳۸۰.
- ارزگانی، افضل، مختصر المنقول در تاریخ هزاره و مغول، قم، بی‌نا، ۱۳۷۱ ش.
- پژواک، عتیق‌الله، غوریان، کابل، ۱۳۴۵ ش.
- پولادی، حسن، هزاره‌ها، تهران، محمد ابراهیم شریعتی، ۱۳۸۷، چاپ دوم.
- تیمور، خانف، تاریخ ملی هزاره‌ها، اسماعیلیان، ۱۳۷۲ ش.
- جانسون، کریس، افغانستان‌کشوری در تاریکی، ترجمه نجله خندق، تهران، آیه، [۱۳].
- جمعی از مولفین، تاریخ صنف دوازدهم، وزارت معارف افغانستان، کابل، ۱۳۹۴ ش.
- حیبی، عبدالحی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۷.
- حیبی، عبدالحی، تاریخ افغانستان از قدیم‌ترین ایام تا خروج چنگیز خان، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۸۲.
- حسینی، جمال‌الدین، اخبار شیعیان، ماهنامه حبل‌الله، ارگان نشراتی شماره ۱۷.
- خافی، یعقوب‌علی، پادشاهان متاخر افغانستان، مؤسسه انتشارات عرفان، چاپ سوم، ۱۳۹۰ ش.
- خاوری، محمد تقی، مجله آریانا، شماره ۵، سال دوم ۱۳۴۱.
- دولت آبادی، بصیر احمد، شناسنامه افغانستان، تهران، نشر: محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی، عرفان ۱۳۸۷.
- دولت آبادی، بصیر احمد، احیای هویت، ابتکار دانش، ۱۳۸۵ ش.
- رستاقی، عبدالحکیم، سکینه الفضلا، ناشر: مطبوعه جیدبرقی پریس نشر، ۱۳۵۰.
- روا، اولیویه، افغانستان، اسلام و نوگرایی، آستان قدس رضوی، معاونت فرهنگی، ۱۳۶۹ ش.
- سجادی، سید عبدالقیوم، جامعه شناسی سیاسی افغانستان، قم، بستان کتاب، ۱۳۸۰.
- صفرزاده سمنگانی، محمد حسین، سالهای جهاد در افغانستان، قم، مؤلف، ۱۳۷۳ ش.
- غبار، غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، تهران، جمهوری، چاپ ۱۳۸۳.
- غرجستانی، محمد عسی، تاریخ نوین هزاره، کویت، ۱۹۸۸ م.
- فرهنگ، محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، تهران، موسسه انتشارات عرفان، ۱۳۷۴ ش.
- فرهنگ، محمد حسین، جامعه‌شناسی و مردم شناسی شیعیان افغانستان، قم، موسسه

- آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۰ ش.
- فروغی ابری، اصغر، *تاریخ غوریان*، تهران، سمت، ۱۳۸۱.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب؛ *قاموس اللغة*، ناشر: حاجی بن محمد بن شیخ، قرن ۱۱.
- فروغ، سید مهدی، *کرسی نشینان کابل*، تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۰ ش.
- کاتب، فیض محمد، *سراج التواریخ*، تهران، مؤسسه مطالعات و انتشارات بلخ ۱۳۷۲ هـ. ش.
- کهزاد، احمد علی، *افغانستان در پرتو تاریخ*، تهران دنیای کتاب، ۱۳۸۵ ش.
- محرمی، غلامحسین، *تاریخ تشیع*، نصاب، ۱۳۸۰.
- معین، محمد، *فرهنگ معین*، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۰ ش.
- مصاحب، غلامحسین، *دایرة المعارف فارسی*، چاپ سوم ۱۳۸۱.
- موسوی، سید عسکر، *هزاره‌های افغانستان*، ترجمه اسدالله شفاهی، تهران، نقش سیمرخ، ۱۳۷۹.
- محرمی، غلامحسین، *درس نامه تاریخ تشیع*، مرکز نشر هاجر، چاپ سوم، ۹۲.
- مقصودی، عبدالحسین *هزاره‌جات سرزمین محرومان*، پاکستان: کویت، ۱۳۶۸،
- ناصری، عبدالمجید، *مشاهیر تشیع در افغانستان*، قم، زلال کوثر، ۱۳۸۱ ش.
- ناصری، عبدالمجید، *زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۹ ش.
- ناصری، عبدالمجید، *تاریخ تشیع در افغانستان*، مرکز جهانی علوم اسلامی، معاونت پژوهش، ۱۳۸۶.
- نایل، حسین، *سایه روشنهایی از وضع جامعه هزاره*، قم، چاپخانه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- نایل، حسین، *یاد نامه کاتب*، مطبوعه دولتی، کابل، ۱۳۶۵.
- هالت کار، ادوارد؛ *تاریخ چیست؟ ترجمه حسین کام‌شاد*، تهران، تهران، خوارزمی، چاپ سوم.
- هروی، سیف الدین محمد، *تاریخ نامه هرات*، کلکته، ۱۹۴۳ م.
- هروی (ریاضی)، محمدیوسف، *عین الوقایع*، تاریخ افغانستان، ۱۲۰۷-۱۳۲۴ ق.
- یزدانی، حسینعلی، *پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها*، تهران، محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی، ۱۳۹۰.

